

*تفسیر سوره مائده، جلسه ۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»
«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُجَلِّي الصَّيْدِ وَ
أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۱) يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا
الْهُدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أَمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا
يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَنْ صَدَّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲)».

وجه تسمیه سوره های قرآن

در وجه تسمیه سوره ها، اسم این سوره ها عمدتاً این طور نبوده است که در اصل سور به چنین نام هایی خوانده شده باشد، به خصوص این سوری که جزء سور بلند قرآن است، این طور بوده که یک داستانی در آن خیلی شاخص بوده و نام این سوره ها هم در آن ذکر می شده است؛ مثلاً درباره سوره مبارکه بقره می گفتند: **فِي سُورَةِ الْبَقَرَةِ يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ**؛ در همان سوره ای که داستان آن گاو آمده است. بعد قسمت های دیگر آن حذف شده، **سُورَةُ الْبَقَرَةِ يُذَكَّرُ فِيهَا الْبَقَرَةُ**؛ آن سوره ای که داستان گاو در آن آمده، حذف شده و فقط آن گاو باقی مانده است. و اگر نه نام گذاری این سوره به بقره یک مقدار بی تناسب به نظر می رسد.

هم چنین در بخش کوتاهی از این سوره مبارکه مائده، این داستان مائده ی بنی اسرائیل که در قسمت پایانی این سوره است، این را هم نگاه کنید، در روایات این گونه آمده است: **سُورَةُ الْبَقَرَةِ يُذَكَّرُ فِيهَا مَائِدَةٌ**؛ آن سوره ای که در آن داستان مائده آمده است، حذف شده و نام سوره مائده باقی مانده است.

سوره مائده: سوره ولایت

اگر قرار باشد که اسمی روی این سوره گذاشته بشود، شاید حق آن است که اسم این سوره را **سوره‌ی ولایت** بگذارند. جلسه‌ی گذشته هم عرض کردیم که اگر این سوره را مرتب می‌خواندید، می‌فهمیدید که این **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**، چه عقودی را مطرح می‌کند و می‌گیرد و البته با چه راهکاری که به فراخور عرض خواهد شد.

در تفسیر جامع قرطبی که نگاه می‌کردم، دیدم که اسم ملکوتی این سوره را در طیّ یک روایتی ذکر کرده، و گفته: این سوره در ملکوت معروف است به سوره‌ی منقذه، **تُدْعَى فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ الْمُنْقِذَةَ تَنْقِذُ صَاحِبِهَا**^۱ «مُنْقِذَةٌ، إِنْقَازٌ»؛ یعنی صاحب خود را از آتش نجات می‌دهد. بالاخره این تعصّب سنی‌گری در ایشان باعث شده که تقریباً دلیلی که ذکر کرده، به دلیل هفده، هجده آیه‌ی فقهی که در این سوره هست، باشد؛ یعنی به نظر او به واسطه‌ی وجود هفده، هجده آیه‌ی فقهی است که این سوره به نام سوره‌ی منقذه است. البته آدرس غلطی است.

اگر یک نگاهی به این سوره بیندازیم که قبلاً هم نگاهی به آن انداختیم، آیات ولایت در این سوره است، آیات مربوط به نقبای بنی اسرائیل که داستان خاصی است که به آن خواهیم رسید، در آیه‌ی ۱۲ این سوره است که خواهید دید **سراسر این سوره اخذ پیمان است**؛ یعنی پیمان‌هایی است که از یهود و بنی اسرائیل و از نصاری اخذ می‌کنند. **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً**؛ دوازده نقیب بنی اسرائیل که به تعداد دوازده امام ما هستند، ائمه‌ی ما هم به این آیه خیلی استناد کردند که تعداد ما به تعداد نقبای بنی اسرائیل است، روایات آن از طریق اهل تسنن هم نقل شده است که در جای خود عرض خواهم کرد. این‌که چگونه خدا با یک هنرنمایی این‌ها را در این سوره جای داده است، باید کم‌کم عرض کنیم.

سوره مائده قرآن را فرازمانی کرده

هم‌چنین در آیه ۴۴ همین سوره، می‌خواهم یک مقدار آیات صریح این سوره را که اقلّاً کار را برای ادامه‌ی خودش... و بالاخره قرار است در قرآن موتورگذاری بشود، یعنی واقعاً **موتور متحرکه**

قرآن همین سوره است و اساساً مطلب ولایت به عنوان موتور محرکه است که می‌تواند قرآن را از چنگ زمان خارج کند، یعنی از چنگ وجود آن در یک زمان خاص می‌تواند خارج بکند، همین سوره است و همین مطالب است که ببینید **إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ** (مائده: ۴۴)؛ ما تورات که در آن هدایت و نور است، نازل کردیم، **يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا**؛ حکم به تورات کردند نبیونی که تسلیم تورات بودند.

ولایت: موتور نگه دارنده ادیان ابراهیمی

می‌دانید یک تعدادی از پیامبران ما کتاب داشتند، یک تعدادی از پیامبران ما جزوه داشتند، کتاب نداشتند، خود آن‌ها تسلیم یک کتاب دیگری بودند. شیعه‌ی یک پیامبر دیگری بودند، مثل رابطه‌ی حضرت لوط با حضرت ابراهیم، **فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ** (عنکبوت: ۲۶) این‌ها زبور داشتند، **زبور همان جزواتی است که به صورت وحی همه‌ی انبیاء داشتند**، منتها کتاب نبوده است. تعبیر کتاب تعبیر خاصی است که آن قوانین مدون دارای شریعت است که به شریعت گره خورده است. این را چند پیامبر بیشتر نداشتند، بقیه بر اساس آن قانون اساسی حکم می‌کردند، وقتی خود آن‌ها پیغمبر شده بودند، تسلیم آن کتاب بالاتر شده بودند. **يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا**؛ نبیونی که تسلیم شده بودند، برای یهودیان به همان‌ها حکم می‌کردند. (۱۱: ۰۴) **وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ**؛ این ربانیون؛ کسانی که منسوب به رب هستند، این را بعداً باید توضیح بدهیم. **وَالْأَحْبَارُ**؛ و دانشمندان هم به تورات حکم می‌کردند.

این همان چیزی است که الآن تحت عنوان **ولایت فقیه** در بین ما هم مطرح است؛ یعنی یک حبر، یک دانشمند، **يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيِّينَ**؛ للربانیین نبوده؛ یعنی برای ربانیین حکم نمی‌کرده، بلکه این **الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ** این‌ها **بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ**؛ یعنی هم ائمه، یعنی هم آن کسانی که امامان آن‌ها بودند، هم آن کسانی که ولی فقیه‌های آن‌ها بودند، این‌ها **بِمَا اسْتَحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ**؛ به آن‌چه که این‌ها از کتاب خدا حفظ داشتند و در آن‌ها

محفوظ باقی مانده بوده، این‌ها هم حکم می‌کردند؛ یعنی در حقیقت این‌ها است که موتور نگه‌دارنده‌ی این اسلام است؛ اسلامی که از حضرت نوح و حضرت آدم شروع شده تا بخواهد ادامه پیدا بکند. (۲۹: ۱۲) باید به این آیات برسیم و یک مقدار دقیق‌تر و مفصل‌تر این آیات را نگاه بکنیم.

(۴۴: ۱۲) این‌هایی که می‌گویند ولایت کجای قرآن است؟ وقتی آدم بدون تعارف و با هیچ پیش‌زمینه‌ای قرآن را می‌خواند، می‌بیند که از طرفی ممکن است افراد در این سؤال حق داشته باشند و از طرفی حق ندارند. از طرفی حق دارند، به خاطر این‌که دنبال چند آیه می‌گردند که بگویند علی حق است، علی ولیّ بلافضل است، به دنبال این‌ها می‌گردند، و این‌ها به این صورت در قرآن نیست، به این صراحت نیست، ولی مثل یک نخ تسبیحی است که در این تسبیح تمام این دانه‌ها را همین نخ به یکدیگر وصل کرده است و هر جایی که شما دو دانه‌ی این را از هم باز کنید و نشان بدهید، می‌بینید که این نخ تسبیح دیده می‌شود؛ یعنی واقعاً الآن شما در کوچک‌ترین فقهیات نشان بدهید، من به شما نشان می‌دهم که این ولایت در انفاق هست، در صدقه هست، در جنگ هست، در قصاص هست، در هر چیزی که بگویید و آن را باز کنید، می‌بینید یک نخ تسبیحی باید دیده بشود و اگر این نخ نباشد، تمام این دانه‌های اسلام، دانه‌های پراکنده‌ای است که هیچ هدف خاصی هم ندارند. (۱۲: ۱۴) همان چیزی است که در ذهن خیلی از ما است که این صرفاً یک امر فردی و شخصی است.

اهمیت شعائر و احکام فقهی

در امر ولایت شما با یک چنین سیستمی مواجه هستید، شما هم قرآن را با همین دقت بخوانید، ببینید واقعاً شما هم پیدا می‌کنید یا نه؟ اگر به سراغ سوره برگردیم، دارد:

(۱) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِيمَةً الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ** ببینید این عقد

چگونه است که از ابتدا از یک سری بحث‌های فقهی شروع می‌شود. حالا شاید دلیلی که بشود برای

این قضیه گفت که در آیه‌ی بعد هم این دلیل یک مقدار تکرار می‌شود. چیزی که ما در فقه داریم، معمولاً ما خیلی ضعیف با فقه برخورد کرده‌ایم، حتی اگر قرآن می‌خوانیم، به آیات فقهی که می‌رسیم، سعی می‌کنیم این قسمت را نخوانیم، یا اگر با معنی می‌خوانیم، می‌گوییم این قسمت را برای یک موقع دیگر بگذاریم؛ یعنی بحث اعتقادی مهم است، در حالی که بحث فقهی و نظرگاه‌های فقهی و اصلاً فقه به عنوان چیزی که در همین سوره ابتدا از آن یاد می‌کند که شاید حکایتی از تمامی بحث‌های فقهی ما است، بحث شعار است، **شعار بودن مباحث فقهی** ما. این که در آیه‌ی دوم داریم: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ**؛ شعائر جمع شعیره است، شعیره هم به معنای شعار است، به معنای علامت و نشانه است. می‌گوید: شما این‌ها را احتلال نکنید، حلال ندانید، (۵۱: ۱۷) **لَا تَحْلُوا**؛ یعنی یک منطقه‌ی باز راجع به این شعائر تصوّر نکنید، به این‌ها احترام بگذارید، این‌ها نشانه‌های خداست، یعنی خدا در نشانه‌کوبی‌های خود...

مثلاً در فتنه‌ی سال گذشته عموم مردم را دقت کنید، سالیانی به آرمان‌های امام بی‌احترام شد، اصلاً هیچ اهمیتی داده نمی‌شد. یک عده آدم جوگیر یک شبه‌ای را هم راه انداختند، باز هم هیچ اتّفاقی نیفتاد؛ یعنی به رگ غیرت مردم برخورد (مردم واکنشی نشان ندادند)! حالا یک توده‌ای از مردم. تمام اصل ولایت فقیه داشت زیر سؤال می‌رفت، گویا باز هم به کسی بر نمی‌خورد. من باب این که خدا به هر جهت، این‌ها اقدامات خدا است که روی حسّاسیت‌ها می‌برد، دیدیم عکس امام پاره شد، و این چیزی نبود در مقابل تمام این آرمان‌هایی که زیر سؤال می‌رفت که حتی بزرگان حرف نمی‌زدند، بزرگان کتمان می‌کردند. تا جایی رسید که یک عکس امام پاره شد، می‌بینید به غیرت همه برخورد (همه واکنش نشان دادند). یا در عاشورا بعضاً این خریت‌هایی که خدا می‌گذارد در کاسه‌ی افرادی که خود آن‌ها بعداً گفتند اصلاً این عاشورا نه، یک موقع دیگر. مثلاً خیلی از رادیو و تلویزیون‌های آن طرفی می‌گفتند اصلاً این پدیده در عاشورا اتّفاق نیفتاده است! یک هفته‌ی دیگر، ولی خدا این قضیه را در کاسه‌ی آن‌ها گذاشته بود. (۲۰: ۰۸)

این‌ها علامت‌هایی است که خیلی اوقات حساسیت‌ها مال همین چیزها است؛ یعنی باید حساسیت‌های دینی را روی همین شعارها تقویت کرد، روی همین قیافه‌ها، روی همین امور ظاهری. (۳۶: ۲۰) یکی از معانی شعار در مقابل دثار است، شعار به معنای زیرپیراهنی است، یعنی نزدیک‌ترین لایه از پیراهن که به تن می‌چسبد. می‌گوید: شما این را احتلال نکنید، یک منطقه‌ی باز فرض نکنید، احترام کنید. این‌که به فلسطین اشغالی فلسطین محتل می‌گویند، به خاطر این است که محلّه‌ی برو و بیا است؛ یعنی اصلاً هیچ قاعده و ضوابطی ندارد.

تعبیری که راجع به فقه خود ما، همین فقهیات و شرعیات ما در تعبیر قرآنی خود داریم، به نام حدود الله است، مدام می‌گویند این‌ها حدود الله است. **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا** (بقره: ۲۲۹)؛ این‌ها حدود خدا است، از آن‌ها تجاوز نکنید. **وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** (همان)، **فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** (مائده: ۴۷) **فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** (همان: ۴۴) مدام می‌گویند این‌ها محدوده است، از این محدوده‌ها بیرون نزنید. این محدوده‌ها صریح‌ترین محدوده‌هایی است که انسان می‌فهمد، در مسائل اعتقادی این‌گونه نیست؛ یعنی در یک مسئله‌ی اعتقادی می‌بینید که آن‌قدر نظرات مختلف وجود دارد، که مثلاً این مسئله را این‌طور تفسیر کنیم یا آن‌طور تفسیر کنیم، این‌طور می‌شود یا آن‌طور می‌شود، ولی وقتی می‌رسد به بیرونی‌ترین و سطحی‌ترین لایه‌ی فقه و شریعت، یک تار مو نمی‌توانی بیرون بگذاری! این‌گونه است. آن‌جا شما باید این مقدار نماز بخوانید، این‌جا باید این‌طور عمل کنید، نمی‌توانید این کار را بکنید، حلقه‌ی طلا نمی‌توانید استفاده کنید. می‌بینید از جنگ، از صلح، و... یک محدوده که شما وقتی از این‌جا بیرون بزنید، دارید از مرز خدا بیرون می‌زنید! این خیلی مهم است، خود ما هر چقدر که اندیشمند دینی باشیم، وقتی می‌فهمیم از این محدوده بیرون زدیم که مرتکب گناه می‌شویم، نه گناه ذهنی و فکری، همین گناه‌های فقهی، این‌ها آلارم‌ها و هشدارهایی است که ما می‌فهمیم از جریان خدا بیرون زدیم، دیگر داخل در جریان خدا نبودیم، ما باید برگردیم و توبه کنیم.

شعائر: پرچم دین در طول تاریخ

(۲۳: ۳۴) لذا تدارک چیزی به نام محدوده‌ی فقهی و شوخی نکردن با این محدوده‌های فقهی، از جنگ و صلح، تا خوردن و پوشیدن، همه‌ی این‌ها چیزی است که نباید این‌ها را در دین ضعیف کنید، این‌ها شعار دین است، این‌ها **پرچم دین** است، اصلاً با همین چیزها اسلام در طول تاریخ شناخته می‌شد. در طول تاریخ وجهه‌ی شناسایی اسلام با همین لایه‌های بیرونی آن بود که یک عده ریش می‌گذاشتند، یک عده چادر به سر می‌کردند، یک عده ریش خود را رنگ می‌کردند یا نمی‌کردند، یک عده نماز جماعت می‌خواندند، این کارها را می‌کردند، دین به همین شکل به ما رسیده است. همین چیزهایی که **برچسب خدا** روی آن می‌خورد، تحت عنوان همین هیئت‌ها، همین جلسه‌ها، اصلاً دین با همین‌ها شناخت شده است، نه با بحث‌های صرفاً اعتقادی! همین دسته‌جات، همین عزاداری‌ها، همین سینه زدن‌ها، همین گریه کردن‌ها. ما گاهی اوقات می‌آییم روشن‌فکر بازی دریاوریم، این بیرونی‌ترین لایه‌ی دین را که محدوده‌ی خدا است، می‌زنیم! **تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ** تعبیر حدود الله هم تعبیر عجیبی است، تعبیر حدود الله؛ یعنی این که خدا هم یک سری محدوده دارد، یعنی شما از کجا می‌فهمید که از خدا بیرون زدید؟ همین نقطه؛ یعنی شما این‌جا پای خود را بیرون گذاشتید. وقتی شما از حدود خدا بیرون زدید، در کدام حدود می‌خواهید خودتان را متوقف کنید؟ این ربوبیت خدا چگونه می‌خواهد اعمال بشود؟^۲ (۳۰: ۲۵)

(۲۶: ۲۲) شما اگر گفتید من محدوده را رد می‌کنم، دیگر رد می‌کنید! اگر تا لب محدوده ایستادم، ایستادم، اگر محدوده را رد کردم، اصلاً چه ضمانتی می‌خواهد باشد که من را در این محدوده نگه دارد؟ چه ضمانتی آلا خودم. خود من چه هستم؟ خود من مجموعه‌ای از اغراض، مجموعه‌ای از فهم عرف، مجموعه‌ای از چیزهایی هستم که به‌شدت دستخوش تغییرات است؛ یعنی چه کسی می‌تواند بگوید اگر من خودم باشم، تغییر نمی‌کنم؟ اگر عرف تغییر کند، من هم با عرف تغییر می‌کنم.

این است که **أَفْرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** (جائیه: ۲۳)؛ کسانی که اله خود را هوای خود می‌گذارند، هوای آن‌ها می‌شود اله آن‌ها؛ یعنی آویزان به خودشان می‌شوند، آرام آرام حجاب آن‌ها تغییر می‌کند، نماز خواندن آن‌ها تغییر می‌کند. بعد شما می‌بینید که این مجموعه اتفاقاً بدون تردید به محتوای دینی فرد لطمه می‌زند، (۳۲: ۲۷) این را به عنوان مشاور دینی عرض می‌کنم، بالاخره افراد زیادی با من در مسائل دینی خود با من مشورت می‌کنند. به محض این‌که شخص محدوده‌های دینی را، نه این‌که رد می‌کند، بلکه نسبت به آن‌ها آن تعظیم و توقیری که باید بکند نمی‌کند...

وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ؛ اصلاً این را بزرگ ببینید، این یک قلّه است. **فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ** (حج: ۳۲)؛ کسانی که این شعائر الله را بزرگ می‌کنند، تعظیم می‌کنند. احتلال نکنید و احترام کنید، به همین معنی است. خانه‌ی ما و بدون نماز؟ بی‌حجاب؟ به این صورت؟ یا للعجب! این است که طرف را باید یک مقدار برق بگیرد.^۳

می‌گوید: **وَمَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ؛** ریشه‌ی این که چه کسی می‌تواند این شعائر الله را تعظیم کند و بزرگ بداند، هم بزرگ بداند و هم بزرگ بدارد؛ یعنی هم واقعاً در خود او این‌ها بزرگ باشد و هم این‌ها را بزرگ بداند، این در اثر چه می‌تواند باشد؟ **فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛** یک قلب خوب باید داشته باشد. و من این را در مشاوره‌ها دیده‌ام. کافی است برای فرد مسئله‌ی محدوده‌های دین، حدود دین حتی ضعیف بشود، نه این‌که اجرا نکند. وقتی ضعیف بشود، می‌بینید اعتقادات مرکزی او دارد از دست می‌رود.

و این همان نکته‌ی لطیفی است که قونوی در فکوک خود دارد. معمولاً اهل عرفان حرف‌هایی می‌زنند، مستند به آیات و روایات، شاید مستندات آن‌ها همین چیزها است که می‌گوید: هر کسی که گناه بکند، **حین گناه دعوی ربوبیت دارد**، در حینی که گناه می‌کند، ادعای ربوبیت می‌کند. این حرف فوق العاده‌ای است، کسی که گناه می‌کند، اگر گناه او واقعاً گناه باشد، چون اگر

جاهل باشد که **رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي**؛^۴ این‌ها را برداشته، این‌ها اصلاً گناه نیست، خطأیی یا اکراهی و اضطراری باشد، این‌ها که گناه نیست. آن چیزی که اسم آن گناه است؛ یعنی عالماً عامداً انجام می‌شود، این‌جا می‌شود گناه و آلاً غیر عالم و عامد که دیگر گناه نیست. عالماً عامداً گناه انجام می‌دهد، حین این‌که گناه انجام می‌دهد، دعوی ربوبیت می‌کند، چرا؟ چون می‌گوید خدا این محدوده را تعیین کرده است. خدا می‌گوید من به این نگاه نکنم، خدا می‌گوید من یک چنین چیزی بخوانم و من می‌گویم که من این کار را بکنم اشکال ندارد!

برای همین است که (۳۲:۰۷) انتهای آیه‌ی ۱ با یک تندی می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**؛ یعنی حرف نزن! هم اراده‌ی خدا به اراده‌ی خودش تعلق گرفته، هم حکم به حکم خود او تعلق گرفته است، این قدر نظر نده! می‌گوید به نظر من این‌ها برای ۱۴۰۰ سال پیش است، به نظر من... من بارها عرض کردم ما صورت خود را نمی‌توانیم ببینیم، تا به حال کسی نتوانسته صورت خود را آلاً در آینه ببیند. ما این قدر ضعیف هستیم! حالا راجع به کلّ دنیا نظر می‌دهیم که مثلاً به نظر من قصاص نباید به این شکل باشد، باید به آن شکل باشد! این از کجا به نظر تو می‌رسد؟ اصلاً مبادی فهم به نظر ما رسیدن چیست؟ او کسی که کلّ عالم را ساخته، یک وقت شما می‌گویید من مجتهداً وارد می‌شوم، می‌بینم نظر این نیست، این اجتهاد است، اشکال ندارد، مسئله نظر خدا است. ولی یک وقت می‌گویید نظر خدا این است، ولی به نظر من می‌رسد که... از کجا چیز دیگری به نظر شما می‌رسد؟ اصلاً مگر مبادی فهم این‌ها وجود دارد؟ مگر عقل این‌جا منطقه‌ی پرواز دارد؟ ندارد! عقل فقط در گزاره‌های کلی می‌تواند نظر بدهد، اصلاً در این‌جا نمی‌تواند نظر بدهد. (۴۵:۳۳)

در حین این‌که فردی گناه می‌کند، دعوی ربوبیت می‌کند. یعنی می‌گوید: عالماً عامداً خدا این را می‌گوید، ولی من چیز دیگری می‌گویم، نظر من در این زمینه چیز دیگری است! این همین روایاتی است که داریم **لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ**

مؤمن^۵؛ زانی در حین زنا مؤمن نیست، سارق در حین سرقت مؤمن نیست؛ یعنی ایمان خود را از دست می‌دهد و این کار را انجام می‌دهد. این‌ها می‌شود محدوده‌های خدا و تعظیم محدوده‌های خدا. **لا تُجَلُّوا؛** شما این محدوده‌ها را دست کم نگیرید، این‌ها را تعظیم کنید. این‌ها از تقوای قلب است؛ یعنی من می‌دانم خدا یک چنین محدوده‌هایی تعیین کرده است و او می‌فهمد که این را تعیین کرده و این می‌شود ورودی دین.

دروازه‌های ورودی دین اعمال عبادی است نه تبیین اعتقادات!

ورودی دین تبیین مسائل اعتقادی نیست، ورودی دین با همین اعمال آن است، در سیره‌ی تربیتی، اهل بیت هم به همین روش تربیت می‌کردند. نباید با بچه بحث‌های اعتقادی کرد، البته الآن بچه‌ها بلوغ‌های زودرس پیدا کردند، خیلی وقت‌ها با ما بحث‌های اعتقادی می‌کنند. این است که **مسیر تربیتی اهل بیت** هم همین‌طور بوده است، بچه‌های خود را از همان ابتدا به اعمال دینی وادار می‌کردند، آن قدر برای آن‌ها اعتقادات را توضیح نمی‌دادند و **روح تعبد** درون بچه می‌دمیدند، **هَمِينَ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ** این‌ها ورودی‌های دین است، دروازه‌های ورود به الله است، کما این که حدود الله است، اگر بخواهید بیرون بزنید، باید از همین جا بیرون بزنید، نقطه‌ی بیرون زدن است. و این بهترین روش تربیت بچه است؛ یعنی آن‌ها را به مجالس بیاورید، این‌ها باید در همین مجالس اهل بیت شکل بگیرند. یعنی در همین جا آن قدر این مسائل به گوش آن‌ها خورده باشد.

درست است که اگر گناه اعتقادی باشد، به مراتب از گناه رفتاری بدتر است؛ یعنی خطای اعتقادی به مراتب از خطای رفتاری بدتر است، منتهای مراتب راه دروازه‌ی ورودی آن چه بحث‌هایی است؟ این‌ها یک بحث دیگر است. حتی در بحث‌های اعتقادی توحید مقدم بر هر بحث اعتقادی دیگری است، به جهت ترتیب منطقی آن؛ مثلاً کسانی که می‌خواهند ساختار منطقی دین را بچینند، اول باید به سراغ بحث توحید بروند، بعد بحث‌های دیگر. بیایند صفات خدا، ذات، این‌ها

را بچینند تا پایین، تا برسند به ربوبیت خدا، از آن جا پایین بیایند و وحی را اثبات کنند، ولی آیا راه واقعی وارد شدن به دین هم این است که شما بیاید اول توحید را برای آن ها ثابت بکنید؟ اصلاً این طور نیست. اصلاً خود خدا هم همین کار را می کرده؟ نه! ائمه این کار را می کردند؟ نه! شاید در خود یک مسئله‌ی اعتقادی همین بحث‌های مربوط به نبوت مقدم باشد، این که نبی می‌آید، ما این را قبول داریم، خدایی هست. نبی می‌آید، حالا از این جا شروع کنیم. در خود بحث‌های اعتقادی، در مسئله‌ی دین که اساساً نسبت کلی آن به نظر این طور می‌آید، که این محدوده، هم دیوارهای خروجی است، هم بیرونی است، یعنی می‌خواهد طرف هم وارد دین بشود، روش تربیتی آن همین است که می‌گوید شما بیا نماز بخوان! مثلاً همین **اعمال عبادی**، این ها را انجام بده، این ها می‌شود... و باور بفرمایید ما با این خارجی‌های مسلمان شده هم که صحبت می‌کنیم، می‌بینیم که آن ها هم با همین چیزها جذب می‌شوند، خیلی عجیب است. یعنی می‌گویید چرا شما مسلمان شدید؟ می‌گوید چون می‌دیدم حجاب این خانم‌های مسلمان خیلی... یا می‌گوید می‌رفتم می‌دیدم این ها این طور نماز می‌خوانند، اصلاً این تحولات آن ها در همین ها است. چون (۲۳: ۴۰) فقه ما یک فقه بی‌پایه‌ی اعتقادی و معارف پشت صحنه‌ی آن نیست، شما اگر نگاه کنید، ببینید ما چقدر کتاب اسرار الصلاة داریم که در طول تاریخ نوشته شده است؛ یعنی این ها بسیار پشتوانه‌های اعتقادی دارد! من چرا مدام این را تأکید می‌کنم؟ چون تأکید قرآن است؛ یعنی قرآن تأکید می‌کند که شاید اصلاً مسیر رسیدن به آن ولایت که شما بتوانید با آن ولایت هماهنگ و محکم و استوار جلو بیاید، از این مسیر است؛ این حرمت الله، تعظیم حرمت الله، تعظیم شعائر الله که این شعائر الله از تقوای قلب است، باید از همین جا وارد بشوید، نسبت به وضعیت خدا و محدوده‌های خدا کاملاً محکم بشوید، سپس بالا بیاید و متعبد بشوید. (۲۵: ۴۱)

این که انتهای آیه ۱ سوره مبارکه مائده دارد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمَةَ الْأَنْعَامِ**، در حقیقت این هم یکی از عقود الهی است، این که **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا**

الشَّيْطَانَ (یس: ۶۰)؛ من عهد نگرفتم که شما شیطان را نپرستید؟ این هم جزء عقود الهی است، درست است لبه‌ی اصلی این عقود، عقود کلامی را می‌گیرد، ولی از همین جا عقود را شروع می‌کند، از همین نقطه با خدا پیمان ببند که همین عقود را نگه داری، روی این‌ها هم احتلال نکن، احترام کن. **أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْأَنْعَامِ؛** گوشت این بهیمه‌ی الانعام برای شما حلال شده است، **إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ؛** الا آن چیزی که برای شما تلاوت شده است و می‌شود، یعنی آن‌هایی که گفتیم نه! این بهیمه‌ی الانعام، بهیمه، بُوهم به معنای گنگ است؛ یعنی این تصویری است که ما داریم و اگر نه آن‌ها هم برای خود حرف و سخن و نطق و فهم و شعور و همه‌ی این‌ها را دارند که در آیات دیگر آمده است.

إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ؛ الا آن چیزهایی که قبلاً تلاوت شده و گفته شده، **غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ؛** غیر این را شما جائز ندانید، **مُحَلِّ نَبَاشِيدِ صَيْدٍ رَا، وَأَنْتُمْ حُرْمٌ؛** در حالتی که محرم هستید؛ یعنی آن‌ها را صید نکنید، اگر در حالت احرام شکاری بکنید... همین چیزهای ظاهری را خدا در **قانون اساسی دین** قرار می‌دهد، به نام قرآن. **غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ؛** غیر این که شما صید را حلال بدانید، در حالتی که در احرام هستید.

می‌بینید که آیات مختلف قرآن هم توضیح یکدیگر را می‌دهند، این است که می‌گویند شما نباید آیات قرآن را یک به یک بخوانید، برای برداشت معارف باید کل قرآن را بخوانید! در همین سوره مبارکه مائده آیه ۹۶ آن را نگاه کنید، این‌ها از اعظم شواهد بر این است که **أَحَلَّ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ؛** برای شما صید بحر اشکال ندارد؛ یعنی ماهی گرفتن و صید بحر کردن در حالت احرام اشکال ندارد. **وَطَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ؛** برای شما، برای مسافران **وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا؛** مادامی که محرم هستید صید برّ؛ یعنی صید خشکی اشکال دارد. شما می‌آیید در یک آیه می‌خوانید: **غَيْرَ مُحَلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ؛** این یک جمله‌ی عام می‌شود. حالا باید مخصّصات آن را اولاً در قرآن پیدا کرد، سپس در روایات پیدا کرد.

این حُرْم هم به معنای محرم شدن است، «أَحْرَمَ» هم به معنای این که محرم شد، همین که داخل در منطقه‌ی حرم شد.^۶

، هیچ جایی نیست مثل این جا که شما بخواهید داخل در محدوده بشوید، (البته این‌ها رعایت نمی‌کنند) اوّل باید محرم بشوید و بعد داخل در منطقه‌ی حرم بشوید، حتّی اگر کار دارید، باید محرم بشوید، از احرام دربیایید و بعد به سراغ کار خود بروید. هیچ جای دنیا این‌طور نیست که شما اگر بخواهید وارد منطقه‌ی کاری خود بشوید، اول باید محرم بشوید، بعد از احرام خارج بشوید و به سراغ کار خود بروید؛ یعنی این یک ویژگی است که برای آن جا است.

قرآن باید در مجموع دیده شود + مجموع روایات

می‌خواهم این را عرض کنم که به هر جهت قرآن را باید با هم دید. خدا چرا این‌طور می‌گوید؟ این چه فرمی از بیان است؟ خب این را همان جا بگوید! اصلاً این قاعده‌ی آن است، برای این که انسان بفهمد که قرآن را باید خواند، یک گوشه‌ی آن یک چیزی می‌گوید، گوشه‌ی دیگر آن چیز دیگری می‌گوید، این‌ها باید با همدیگر جمع‌بندی بشود، تا **محتوای قرآن** دربیاید. بعد به سراغ روایات برویم، روایات هم جمع‌بندی بشود، بعد این‌ها را به هم بزنید، بعد فاصله‌ی ۱۴۰۰ سال را بروید و برگردید، یک کاری برای خودش می‌شود! لذا این هم می‌شود سبک گفتن قرآن.

بعد در انتها این بحث را مطرح می‌کند که **إِنَّ اللَّهَ يَخْتَكُمُ مَا يُرِيدُ**؛ حکم خدا حکم خودش است، اراده‌ی او هم اراده‌ی خودش است، شما نمی‌فهمید.

در بحث تقسیم ارث هم بحث شد که وقتی می‌گوید ارث این‌طور است، این قدر به والدین می‌رسد، این قدر فلان، بعد می‌گوید: **لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا** (نساء: ۱۱)؛ شما نمی‌فهمید که نفع کدام یک بهتر است، شما که نمی‌فهمید، **نظر ندهید**. من می‌گویم که این مقدار باید به والدین برسد، این مقدار به همسر برسد! تا می‌خواهید بگویید چرا این مقدار به والدین؟ همسر مهم‌تر است. می‌گوید: شما حرف نزن! **لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا**؛ شما نمی‌دانید نفع کدام یک

برای شما بیشتر است! لذا اراده و حاکمیت با خدا است، کسی هم نخواهد در حاکمیت و اراده‌ی خدا چنگ‌اندازی بکند که فکر کند من می‌فهمم. حتی در دعاها هم بارها عرض کردیم، این جزء غرر روایات امام سجّاد است که **يَا مَنْ لَا تُبَدِّلُ حِكْمَتَهُ الْوَسَائِلُ**^۷؛ ای کسی که هیچ توسّلی حکمت تو را تغییر نمی‌دهد؛ یعنی حکمت خدا هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند، حکمت خدا همین است و برای همین است که می‌گویند وقتی دعا می‌کنید، متواضعانه دعا کنید، نه طلبکارانه! طوری دعا نکنید که گویا خدا می‌خواهد یک کار غیر حکیمانه انجام بدهد، خدا هیچ‌گاه کار غیر حکیمانه انجام نمی‌دهد.

وقتی دعا بالا نمی‌رود

بالاخره این **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** (غافر: ۶۰) یک عامی است که دارای هزاران مخصّص است. این‌گونه نیست که آدم بگوید **ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** و به سراغ هر چیزی برود. این‌که گفته شده: **اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ الدُّعَاءَ** (دعای کمیل)؛ این کار را می‌کنید، دعا بالا نمی‌رود؛ مثلاً امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنید، داریم که **لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ** (نهج‌البلاغه: نامه ۴۷)؛ دعا می‌کنید مستجاب نمی‌شود، این کار را انجام می‌دهید، این‌طور نمی‌شود. اصلاً حکمت آن نیست. اصلاً یک سری از دعاها، دعاهای جاهلی است، خدایا من نمیرم، پدرم نمیرد. مگر می‌شود؟! این سنت خدا است و هزاران حکمتی که گناهان جدید ابواب عذاب‌های جدید است. من هیچ‌گاه به یاد ندارم در این سال‌هایی که از خدا عمر گرفتیم، برای باد دعا کنیم، خدایا، باد بیاید. من به یاد ندارم تا به حال برای باد دعا کنم. حواس ما نبود که الآن برگ تکان نمی‌خورد. **فَسَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ** (ص: ۳۶)؛ این‌که آن بادها هم به فرمان خدا حرکت می‌کند، این‌ها هم شعور دارند، بالاخره این‌ها تحت ارسال خدا می‌روند و می‌آیند. این‌ها نعمت‌های خدا است.

لذا **يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ**؛ اراده با او است، حکم با او است. اگر حکم از حکم‌های تکوینی باشد که قابل تخلف نیست، فقط باید نسبت به این حکم سرسپردگی باشد. اگر این حکم از حکم‌های تشریحی باشد که انسان باید محدوده‌ها را رعایت بکند. و چون بحث‌های تشریحی دارد **أَحَلَّتْ لَكُمْ بِهِمَةَ الْأَنْعَامِ**، می‌آید همین حرف‌هایی که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ**؛ شما این شعائر الله را بزرگ بدانید، شما این‌ها را توقیر کنید. **يُعَظَّمُ شَعَائِرَ اللَّهِ، يُعَظَّمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ** (حج: ۳۰)؛ این‌ها را منطقه‌ی باز محسوب نکنید، این‌ها را احتلال نکنید! بعد به عنوان مثال چند شعائر الله را ذکر می‌کند، این هم باز سبک قرآن است، این‌ها ذکر خاص پس از عام است که مفید یک فوایدی است. مثلاً دارد: **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ** (بقره: ۹۳) **مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ** بعد می‌گوید: **وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ**؛ جبرئیل و میکائیل هم جزء همان ملائکه هستند، ولی این‌ها را به صورت خاص ذکر می‌کند، برای این‌که یک ویژگی‌ای هست. حالا در همین آیات هم یک ویژگی است روی این چیزهایی که بیان می‌کند که بعداً مشخص می‌شود.

لَا تَجْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ؛ این‌ها شعار و علامت‌ها و نشانه‌های خدا است. هر چه این نشانه روی آن آمد، این‌ها شعائر الله است، این‌ها را به شوخی نگیرید! ببینید تا کجاها می‌رود!

وجود ماه‌های حرام در ادیان ابراهیمی و حتی جاهلیت

وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ؛ ماه‌های حرام همین رجب و ذی قعدة و ذی حجه و محرّم است، این چهار ماه که سه ماه آن به هم وصل است و یک ماه جدا است. این‌ها چیزهایی بوده که از **ادیان ابراهیمی** بوده، همین‌طور هم در جاهلیت باقی مانده و بسیاری از این احکام توسط پیامبر که آمده امضاء شده است. منتهای مراتب در آیات سوره‌ی توبه، نمی‌دانم جریان نسیء را به یاد دارید یا نه؟ این‌که زمام این‌ها بیفتد دست بشر... آیه‌ی ۳۶ سوره مبارکه توبه، **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا** **فِي كِتَابِ اللَّهِ**. این دوازده یک خاصیتی دارد، این‌که ائمه مدام می‌گفتند اندازه‌ی ما است، این‌ها هم دارند که تعداد ماه‌ها به اندازه‌ی تعداد ما است. جریان حضرت موسی همین‌طور است.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ؛ ماه‌ها در نزد خدا دوازده ماه است، آن موقع گفتیم این‌ها قراردادهای نیست و گفتیم آن که حقیقت دارد ماه‌های قمری است، ماه‌های شمسی نیست، اصل با ماه‌های قمری است، آن چیزی که اصلاً به عنوان ماه دیده می‌شود، ماه‌های قمری دیده می‌شود، اصل سال قمری است، سال شمسی اصلاً چیزی نیست که کسی بفهمد، اگر تقویم نداشته باشید کسی سال شمسی را نمی‌فهمد، فقط می‌فهمیم گرم شد، بعد آرام آرام سرد می‌شود، بعد هم خیلی سرد شد. کسی ارتفاع خورشید را نمی‌تواند اندازه‌گیری کند، این‌ها منجم می‌خواهد که این‌ها را تشخیص بدهد. آن چیزی که جزء ماه‌های اساسی دین است و سال اساسی دین است، سال قمری است که کاملاً معلوم است؛ یعنی ماه چاق می‌شود، لاغر می‌شود، همه هم تغییر ماه را در ماه‌های قمری می‌فهمند، ولی تغییر ماه را در ماه‌های شمسی را هیچ‌کس نمی‌فهمد، مگر منجم باشد که بفهمد و اگر نه کسی نمی‌فهمد. لذا اصل ماه‌های قمری است، برای همین دین بر پایه‌ی ماه‌های قمری است. این‌طور نیست که بگوییم این‌ها عرب بودند، برای همین ماه‌های قمری... حساب که ندارد، همین‌طور می‌گوید و می‌رود. نه! خودش گفته: **إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ**

(توبه: ۳۶)

يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ از آن موقع که عالم را خلق کرد، قرار بود ماه‌ها همین‌طور باشد، ترتیب آن هم به همین صورت است، با همین مدل هم هست. **مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ؛** چهار ماه آن ماه حرام است. **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛** این همان دین قیّمی است که باید همین‌طور باشد. **فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ؛** به خودتان ظلم نکنید و جنگ و جدال راه نیندازید. **وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً؛** ولی اگر این‌ها این حرمت را نگه نداشتند، این‌ها لغو یک طرفه نیست، **وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ**

(بقره: ۱۹۴)؛ اگر در ماه‌های حرام جنگیدند، با آن‌ها بجنگید، این‌طور نیست که بخواهند این‌ها را

بهبانہ کنند. وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ

اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (توبه: ۳۷)

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ؛ نسیء همان کاری بود که این‌ها می‌کردند، می‌دیدند اگر در این

چهار ماه حرام بزنند، جنگ را می‌برند، یک مرتبه می‌گفتند این ماه‌ها را این طرف می‌کشیم، یک

چهار ماه دیگر. یعنی (۱: ۵۹) این که دین فی ایدی الاشرار قرار بگیرد، كَانَ أَسِيرًا فِي أَيْدِي

الْأَشْرَارِ (نهج البلاغه: نامه ۵۳)؛ می‌بینید دین بازپچه‌ی دست یک سری آدم می‌شود که این محدوده‌ها

برای آن‌ها محدوده نیست! ببینید قرآن با چه عبارت غلیظ و شدیدی برخورد می‌کند، می‌گوید:

چرا شما با دین این‌طور برخورد می‌کنید؟! طرف می‌گوید: حالا من این‌جا این کار را راه بیندازم،

این کار را انجام بدهم، از این طرف صدقه می‌دهم، جبران می‌کنم. مدام برای خودش معادل‌سازی

می‌کند که من به جای این، این کار را می‌کنم، به جای آن، آن کار را می‌کنم. نه! محدوده‌ها را نگه

دارید. این کار را نکنید. (۴۹: ۵۹) می‌گوید: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ، پدیده‌ی نسیء که همین

کار را می‌کردند، زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا؛ کفار با آن گمراه شدند. يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ

عَامًا لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، آخر چه شد؟ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ نهایتاً به این‌جا رسید که یک سال

این‌ها را حرام می‌کردند، يُحَرِّمُونَهُ عَامًا یک سال حلال می‌کردند، یک سال حرام می‌کردند. به

دست خود آن‌ها افتاده بود، دوباره این ماه را در آن ماه بیندازیم، همه چیز دست خود ما.

لِيُوَاطِّئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ حواس طرف هم جمع است که اندازه‌ی آن درست دربیاید، مواظئه و

مساوات آن درست دربیاید، آخر این می‌شود: فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ؛ چیزی که خدا تحریم کرد، این‌ها

تحلیل کردند. زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ؛ خدا این‌چنین سوء عمل آدم را برای او تزیین می‌دهد که از

این‌جا کوتاه می‌آید، از یک طرف دیگر می‌خواهد ادعا داشته باشد، این‌طور کسب می‌کند، این‌طور

صدقه می‌دهد که خلل و فرج خود را پر کند. می‌گوید من این‌طور کسب می‌کنم، در عوض این‌طور صدقه می‌دهم، برای این‌که این‌ها gap همدیگر را پر کنند! ببینید این‌چنین آدم خر می‌شود! وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ (بقره: ۱۳۰)؛ کسی که خود را فریب می‌دهد. آدم می‌تواند خودش را هم خر کند.

این‌چنین سوء عمل انسان تزئین داده می‌شود. (۵۳: ۰۱: ۰۱) آیه می‌گوید: این ماه حرام است، شما این ماه‌های حرام را نگه دارید، این‌ها شعائر الله است. این هم ذَلِكِ الدِّينِ الْقَيِّمُ است، به آن‌ها دست نزن، حرف هم نزن! تو چه می‌دانی؟ می‌گوید: این ماه چه فرقی با آن ماه دارد؟ لابد یک فرقی دارد! مثلاً می‌گویند دیه در ماه‌های حرام این‌چنین است، ببینید چه جنجالی در ذهن یک عده‌ای ایجاد شده است؟! این همه چیزها که نمی‌فهمیم، این هم به اضافه‌ی آن‌ها، این را هم نمی‌فهمیم. یک موقع شبهه‌ای در ذهن انسان وجود دارد، شبهه‌ی علمی است، ولی یک موقع به گونه‌ای می‌گوید که کَأَنَّ مِنْ مَطْمَئِنِّ هَسْتَمِ خُودَا در این جا اشتباه کرده است. (۴۱: ۰۲: ۰۱) این ماه با بقیه‌ی ماه‌ها چه فرقی دارد؟

لذا آدم سر خود را پایین می‌اندازد و به ماه‌های خدا ایراد نمی‌گیرد، همین‌طور است. اگر دلیلی پیدا کردیم که طور دیگری است، مخصّصات دست وجود صاحب الزّمان است که بیایند و عملی بکنند. یک سری روش‌های منطقی عقلایی برای فهم این‌ها وجود دارد، اگر توانستیم بفهمیم، اگر نفهمیدیم، مثل همه‌ی چیزهای دیگری که نمی‌فهمیم!

لذا این آیات ما را متواضع می‌کند، وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ چون در مقابل مسجد الحرام جلوی این‌ها را گرفتند، در حقیقت در این قسمت‌ها فرود می‌آید. وَلَا الْهَدْيَ: هدی یعنی همان قربانی. این هم جزء شعائر الله است. شما این‌ها را بزرگ بدارید، باید این‌ها را احترام کنید. گوسفندی که اسم قربانی حج پیدا کرده است، این گوسفند جزء شعائر الله است. جلوتر بیایید، وَلَا الْقَلَائِدُ، یک نوع حجّی به نام حجّ قران داریم، کسانی که از داخل سرزمین مکه حج می‌کنند، نه از

بیرون، این‌ها باید قلاده به گردن هدی خود بیندازند و هدی را سوق بدهند که لنگه‌ی کفش خود حاجی است، لنگه کفش خود را گره می‌زند و به عنوان قلاده گردن این حیوان می‌اندازد. خود همین تقلید؛ قلاده‌اندازی به منزله‌ی تلبیه در حج است، به منزله‌ی همان **اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ** است. می‌گویند این لنگه‌ی کفش حاجی جزء شعائر الله است. بعد این پرچم امام حسین جزء شعائر الله نیست؟! اگر این عمامه در پارچه‌فروشی باشد، هیچ چیزی نیست، وقتی پیچیده می‌شود و عمامه می‌شود، جزء شعائر الله است، برای همین است که بزرگان عمامه‌ی خود را می‌بوسند و کنار می‌گذارند؛ یعنی هر چیزی که اسم خدا روی آن می‌آید، یک رسم خدایی پیدا می‌کند، این جزء شعائر الله است، جزء علامت‌های دین است، شما با شوخی با این برخورد نکنید. این قلاده لنگه‌ی کفش حاجی است، این‌ها جزء شعائر الله است.

وَلَا أَمِينََ الْبَيْتِ الْحَرَامِ: آن چیزی که ما به معنای «**اسْتَجِبْ**» می‌گوییم آمین است، آمین به معنای قاصدین است، از «**أَمَّ**» است، **أَمِينََ الْبَيْتِ الْحَرَامِ**؛ آن کسانی که قصد خانه‌ی خدا را می‌کنند. کسی که قصد بکند من می‌خواهم به خانه‌ی خدا بروم، این جزء شعائر الله می‌شود. کسی که می‌خواهد به حج برود، دیگر اسم او که درآمده، او حاجی است، از شعائر الله است. مدام بزرگ می‌کند، احترام می‌گذارد. او الآن قصد خانه‌ی خدا را کرده است، می‌خواهد به حج برود!

می‌توانید به لحاظ روحی با این آیات پیش بیایید؟! ببینید وقتی آن محدوده‌ها برای انسان جدی می‌شود، چه چیزهای دیگری برای انسان جدی می‌شود. **وَلَا أَمِينََ الْبَيْتِ الْحَرَامِ**؛ کسی که قصد خانه‌ی خدا را کرده است. **يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا**؛ حتی می‌خواهد برود و فضل خدا را بطلبد، قصد خانه‌ی خدا را کرده است.

این موقعیت بحث مکه و این‌ها هم در این‌جا بی‌تأثیر نیست، چون فضل گاهی اوقات به معنای پول و مال است، چون دعای حضرت ابراهیم بوده که **يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ** (قصص: ۵۷)؛ ثمرات هر چیزی این‌جا جبایت بشود و جمع بشود. این دعای حضرت ابراهیم است که آن‌جا یک

پاتوق اقتصادی بشود. اگر آدم حجّ خود را به خاطر خرید کردن خراب کند، کاملاً غیر عقلایی و غیر منطقی است، ولی در حدّ این که آن جا حتّی محلّ رفت و آمد کالا باشد، این دیده شده که از آن ابتدا هم مکه یک چنین وضعیتی داشته است، یعنی مکه‌ای که **بِوَادِ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ** (ابراهیم: ۳۷) است، سرزمینی است که نه تنها لم یزرع است، اصلاً چیزی در آن جا رشد نمی‌کند. این عجیب است، یعنی همین الآن هم اگر بخواهند چیزی بکارند، باید این سنگ‌ها را بتراشند، خاک بریزند، بعد چیزی بکارند. مکه یک چنین سرزمینی است. این فضل به این معنا دیده شده است

شرط معیت با پیامبر انس با شب و قرآن

به عنوان آیه‌ی پایانی، ص ۵۵۴ آیه‌ی پایانی سوره مبارکه مزمل را بیاورید، این آیه‌ی خیلی خاصی است. در جلساتی که بحث می‌کردیم که کسانی که با پیغمبر هستند، دارای چه ویژگی هستند، آن آیات پایانی سوره فتح: **تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجْدًا يَتَّبِعُونَ فُضْلًا** (فتح: ۲۹) ویژگی‌های آن‌ها این‌طور است. یک طائفه‌ای از «مَعَكَ» هستند، از **مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ** (مزمل: ۲۰) اگر کسی می‌خواهد در خود آن اصحاب هم ویژه باشد، ظاهراً این ویژه بودن دارای دو خصوصیت جدّی است؛ یک **شب‌زنده‌داری ویژه** لازم است، یکی **ارتباط ویژه با قرآن**، شما یک موقع می‌خواهید در معیت پیغمبر باشید، آن آیه‌ی پایانی سوره مبارکه فتح را بخوانید! یک موقع می‌خواهید در همین معیت هم شما **معیت ویژه** داشته باشید، این آیه دیگر خیلی ویژه شده است **إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ**، نه «مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ»، بلکه یک گروه ویژه‌ای از آن «مَعَكَ»؛ خدا می‌داند که تو **وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ**، این‌گونه هستید که نزدیک به دو سوم شب، نصف شب، یک سوم شب را بیدار هستید. اگر الآن حساب کنید یک سوم شب تقریباً چهار ساعت می‌شود.^۸

اگر یکی، دو مورد بود، می‌شد از درون قرآن فاکتور بگیرد، این حرف‌ها در قرآن یکی، دو مورد نیست، همه‌ی قرآن را فرا گرفته است، کسانی که بخواهند ویژه باشند. ما به اقلّ مراتب آن قناعت

کردیم که این‌ها برای ما خیلی مشکل است! اگر خدا قسمت کند، به تور افرادی که جدی هستند برخوریم. انسان آقای بهجت را می‌دید، جدی می‌شد. انسان فکر می‌کند همین الآن دارد می‌میرد که دیگر آخرین توشه‌های خود را بردارد، این چنین بودند.

بعد می‌گوید: **وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ؛** خدا شب و روز را تقدیر می‌کند، **عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ؛** خدا می‌داند که شما نمی‌توانید این‌ها را محاسبه کنید، به شما می‌بخشد. اگر نمی‌توانید یک سوم شب را به تهجد پردازید. **أَنْ طَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ** را خدا بخشید، می‌گوید شما نمی‌توانید این‌ها را محاسبه کنید، چون آن موقع ساعت نبوده که بیدار بشوند، خدا می‌بخشد. **فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ؛** هر چقدر می‌توانید قرآن بخوانید، این ویژه بودن به این دو عنصر گره خورده است، یکی انس شدید به قرآن و انس با شب. این دو جدی است. **عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى؛** خدا می‌داند عده‌ای از شما مریض هستید.

وَأَخْرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ؛ عده‌ای از شما هم ضرب در زمین می‌کنید، برای کسب و تجارت مسافرت می‌کنید. می‌خواستم بگویم این **مِنْ فَضْلِ اللَّهِ**، به معنای کسب و تجارت هم هست، در سوره‌ی جمعه هم همین معنا وجود دارد.

حتی در جنگ قرآن بخوانید

وَأَخْرُونَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ یک عده هم مشغول جنگ و در این فضا هستید. باز هم **فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ؛** هر چقدر می‌توانید قرآن بخوانید. خیلی عجیب است! شما در جنگ هستید، در کسب و کار هستید، قرآن را بخوانید. **وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا؛** نماز و زکات و قرض الحسنه به خدا بدهید. قرض الحسنه همین هزینه‌های دین است، این اصل قرض الحسنه به خدا دادن، پرداخت هزینه برای دین است. بعد چطور می‌توانی این را برای خودت جا بیندازی؟ **وَمَا تَقْدِمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا؛** این چیزی که داری برای خودت از

خیر پیش می‌فرستی، بعداً این را نزد خدا می‌بایی. **وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**؛ استغفار بکن، خدا غفور و رحیم است.

به هر جهت این **آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ** حتی اگر در **يُبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا** باشد، رضوان الهی که در آمدن رضایت خدا است، فضل هم باشد، حتی اگر شخص می‌خواهد بهره‌های دنیایی ببرد، حتی این هم جزء شعائر الله است. البته مراتب بین فضل و رضوان هم مراتب متفاوتی است.^۹

صلوات!

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۶، ص ۳۰.

۲. در دانشگاه امیر کبیر، چون خانم‌ها هم آن‌جا سر کلاس‌های دانشگاه بودند، آن‌جا بحث همین بود که شما می‌گویید خدا گفته این‌قدر حجاب، شما می‌گویید یک مقدار دیگر، یعنی شما دارید حد را به هم می‌زنید، شما کجا متوقف می‌شوید؟ گفت: این‌جا، گفتیم: شما مطمئن هستید همین‌جا می‌ایستید؟ اگر عرف تغییر بکند، شما تغییر نمی‌کنید؟ جوابی نداشت بدهد، چون جوابی ندارد!

۳. یک خانمی برای مشاوره آمده بود، می‌گفت: طرف پسر خیلی خوبی است، فقط یک اشکال دارد. گفتیم: آن اشکال چیست؟ گفت: خدا را قبول ندارد. گفتیم: واقعاً اشکال کوچکی است! این چه ملاکی است؟ این‌که حتی در همین شعائر الله، در همین مسائل جداً اهل شعائر الله باشد.

۴. سخن زیر از پیامبر اکرم(ص) به «حدیث رفع» شهرت دارد:

رُفِعَ عَنِّ امَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَا، وَالنَّسْيَانُ، وَمَا اِكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا لَا يَطِيقُونَ، وَمَا اضْطُرُّوا اِلَيْهِ، وَالْحَسَدُ، وَالطَّيْرَةُ، وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفْءٍ. خصال، ص ۴۱۷، ج ۹؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

۵. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۳.

۶. برای همین است که ظاهراً تابلو دارد، من شنیدم در منطقه‌ی حرم نوشته ورود کفار ممنوع، دیگر از آن قسمت دیگر کفار نمی‌توانند وارد منطقه بشوند. این تنها جایی است که در کل دنیا این‌گونه است. یک ویژگی‌ای حرم دارد، که ان‌شاءالله این خائن‌ترین از حرمین دست بردارند؛ چون اصلاً آن‌جا پایتخت تمام انبیاء است. شروع دعوت حضرت حجت هم بفضل الله و المنة از آن‌جا انجام می‌شود که «أنا ابنُ مَكَّةَ وَ مِئِي» (این جمله در بعضی روایات از امام حسن و در بعضی دیگر در خطبه‌ی امام زین‌العابدین (علیهم السلام) نقل شده است.) پشت به دیوار کعبه، حتماً تک‌تیراندازهای زیادی گذاشتند برای این‌که بزنند. «أنا ابنُ مَكَّةَ وَ مِئِي» آن‌جا یک پایتختی است، یعنی یک منطقه‌ی بسیار ویژه‌ای است. ان‌شاءالله حضرت بیابند این‌ها را از دست این اشرار آزاد بکنند، این تنها جایی در دنیا است که قاعده‌ی آن به این صورت است.

۷. صحیفه سجادیه، دعای سیزدهم.

۸. بعضی‌ها این‌طور هستند. ما نماز شب‌خوان‌های شش ساعته داریم، یک مقدار می‌خوابند، بقیه‌ی شب را به تهجد می‌پردازند. ما نسبت به این چیزها کم اهمیتی می‌دهیم، خدمت به خلق، آدم باحالی باش و ... یک ساعت و نیم وقت داریم فوتبال نگاه کنیم، ولی وقت نداریم یک ربع قرآن بخوانیم. برنامه‌ی خانواده نگاه می‌کند، الکی، هرزه‌بینی، می‌بیند دو ساعت طول کشید. یک هرزه‌گردی در اینترنت می‌کند، فرض کنید گناه هم نمی‌کند، جای بدی هم نمی‌رود، یک سری که به سایت‌ها می‌زند، سه ساعت می‌شود، به نظرش این اشکال ندارد، ولی نوبت به نماز خواندن و تهجد شبانه که می‌رسد... این هم یکی دو تا نیست در قرآن! اگر بود می‌توانست آدم فاکتور بگیرد.

۹. امام سجاد و مدیریت طبقات اجتماع

(۰۰: ۱۷: ۰۱) امام سجاد یکی از ائمه‌ی بسیار مظلوم ما هستند، به دلیل این‌که مدام گفتیم ایشان فقط دعا می‌کردند، با ۳۵ سال دعا کردن باید پانصد جلد کتاب دعا درست می‌شد! ایشان یکی از ائمه‌ای است که بیشترین سال‌های امامت را داشته؛ یعنی تعداد سال‌های امامت ایشان و حضرت موسی بن جعفر از همه بیشتر است. این چیزی که تحت عنوان کرم در اخلاق امام سجاد می‌بینید که امام سجاد عید فطر به عید فطر برده آزاد می‌کردند، این روش کاری امام سجاد بوده؛ یعنی امام سجاد شیعه را در وضعیتی تحویل می‌گیرد که خود ایشان می‌فرمایند: چند نفر بیشتر در مدینه به ما سلام نمی‌کردند. در این وضعیت شیعه را تحویل می‌گیرد و از پا نمی‌نشیند. این است که

ما باید ببینیم از کدام فرصت‌ها می‌توانیم استفاده کنیم، ایشان شروع کردند روی برده‌ها کار کردن، یعنی برده‌ها را می‌گرفتند، تا سه، چهار هزار نفر را به خانه‌ی خود می‌آوردند، طی ۳۵ سال تربیت می‌کردند و آزاد می‌کردند و فضای مدینه را به نفع خودشان تغییر دادند. طوری که شما تعجب نمی‌کنید این تعداد شاگرد برای امام باقر در میان شیعه، این‌ها محصول کار چه کسی است؟ محصول کار امام سجّاد است. ما دائماً می‌گوییم امام سجّاد یک امام دعاخوان بوده، فکر می‌کنیم کلاً با مدینه قهر کرده و می‌گوید حالا که این کارها را کردید، من هم می‌نشینم و دعا می‌خوانم. این چنین نیست! این‌ها امام شیعه هستند، یعنی در میان شیعه حاضر هستند و تدبیر می‌کنند. (۰۸: ۱۹: ۰۱)

امام سجّاد این تدبیری که نقش مردمی‌سازی... دو امام ما شیعه را مردمی کردند، یکی امام سجّاد است، یکی امام موسی بن جعفر در همین دوره‌های طولانی امامت خود که در حقیقت یک دور از نقطه‌ی صفر شیعه را بالا آوردند و تحویل امامان بعدی دادند، با همین کاری که برده‌ها را می‌گرفتند، آزاد می‌کردند و تعلیم می‌دادند، روی پایین‌ترین طبقه‌های اجتماعی کار می‌کردند، ولی کار را رها نکردند.

خود ما این‌طور هستیم که اگر دانشجویها به ما اقبال نکنند، می‌گوییم دیگر تمام شد، وظیفه ساقط است. ولی می‌بینید امام می‌گردد و از پایین‌ترین منطقه دوباره شروع می‌کند به کار کردن و ۳۵ سال، نه این‌که می‌خواهم نتیجه‌ی کارم را دو ساله و شش ساله و طرح تحوّل و این‌ها، اگر در شش سال جواب داد، داد و در غیر صورت دیگر من نیستم! این‌طور نه، یک طرح ۳۵ ساله، طرح می‌دهند و ۳۵ سال روی طرح خود کار می‌کنند، این چنین کار می‌کنند!

(کامنت: امام سجّاد شیعه را در وضعیتی تحویل می‌گیرد که خود ایشان می‌فرمایند: چند نفر بیشتر در مدینه به ما سلام نمی‌کردند! ایشان شروع کردند روی برده‌ها کار کردن، یعنی تا سه، چهار هزار نفر را به خانه‌ی خود می‌آوردند، طی ۳۵ سال تربیت می‌کردند و آزاد می‌کردند و فضای مدینه را به نفع خودشان تغییر دادند.

شما تعجب نمی‌کنید این تعداد شاگرد برای امام باقر در میان شیعه، محصول کار چه کسی است؟)